



۲	..... مقدمه
۲	..... دلیل چهارم: قال علی علیه السلام «علی الامام أن یعلم ...»
۳	..... سند روایت
۳	..... دلالت روایت
۳	..... دلیل پنجم: از بحار الانوار «یعرفهم ابواب ما فیہ صلاحهم»
۴	..... بررسی سندی و دلالتی روایت
۴	..... ۱. دلالت بر وجوب
۴	..... ۲. وظیفه امام
۴	..... ۳. شمول روایت در تمام مصالح زندگی
۵	..... دلیل ششم: نامه شصت و هفت نهج البلاغه
۵	..... بررسی سندی و دلالتی روایت
۵	..... ۱. ظهور روایت در وجوب تعلیم احکام الهی
۵	..... ۲. اختصاص افتاء به مسائل دینی
۶	..... ۳. محدوده شمول «عَلَّم الْجَاهِل»
۶	..... دلیل هفتم: عهد مالک اشتر
۶	..... بررسی سندی و دلالتی روایت
۶	..... ۱. سند عهد مالک اشتر
۸	..... ۲. مفهوم «استصلاح الاهل»
۸	..... ۳. تعلیم به عنوان حکم الهی بر حاکم
۸	..... ۴. تأثیر زمان در وظیفه تعلیمی حاکم
۹	..... ۵. قید زمان و سن خاص در تعلیم
۱۰	..... ۶. شمول مفهوم صلاح
۱۰	..... ۷. صلاح مفهومی اجتماعی عرفی



۸. مفهوم «معروف»..... ۱۰
- دلیل هشتم: از کتاب علم و حکمت آقای ری شهری ..... ۱۱
- بررسی سندی و دلالتی روایت..... ۱۱
۱. سند روایت..... ۱۱
۲. دلالت سیره عملی بر جواز..... ۱۱
۳. شمول روایت بر تعلیم مسائل دینی..... ۱۲
- جمع بندی ادله ..... ۱۲
- الف. بحث سندی ادله ..... ۱۲
- ب. بحث دلالتی ادله..... ۱۲

## مقدمه

وظائف آموزشی حاکم و حکومت بحث ما بود که گفتیم ادله این وظائف را گفتیم که گفتیم ادله عامه داریم که پنج شش عنوان قواعد عامه و ادله خاصه بود که این ادله خاصه را عرض کردیم در این ادله خاصه ابتدا وصیت پیامبر<sup>ص</sup> به معاذ بن جبل بحث شد بعد وصیت پیامبر<sup>ص</sup> به عمرو بن حزم بود. دلیل سوم هم خطبه سی و چهارم نهج البلاغه بود. که «فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَىٰ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرٌ فَبَيْنَكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا». بعد بحث سندی بود که سند تامی نیست. بحث دلالتی هم انجام شد.

## دلیل چهارم: قال علی علیه السلام «علی الامام ان یعلم ...»

دلیل چهارم در غرر و درر امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> آمده که قال علی<sup>ع</sup>: «عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُعَلِّمَ أَهْلَ وَ لَأَيْتِهِ حُدُودَ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيْمَانِ»<sup>۱</sup>.

۱ - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۳۴۱



## سند روایت

این روایت حدیث شش هزار و نود و نه غرر هست که از لحاظ سند معتبر نیست و مقطوعه است در غرر و این‌ها مثل تحف العقول سند نیست.

## دلالت روایت

نکاتی هم در مورد دلالت روایت وجود دارد که عبارتند از:

۱. دلالت بر وجوب دارد «عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُعَلِّمَ أَهْلَ وِلَايَتِهِ».
۲. این حکم اختصاص به محدوده‌ای دارد که ولایت دارد و حوزه نفوذ اوست و خارج از آن حوزه را نمی‌گیرد و
۳. به لحاظ آنچه که باید آموزش دهد یک محدوده خاصی را می‌گیرد که همان حدود اسلام و ایمان است حدود اسلام و ایمان در واقع هم شامل مسائل اعتقادی و اخلاقی و فقهی می‌شود آنچه که به اسلام و ایمان شخص بر می‌گردد حدود و اندازه‌ها و احکام و این‌ها را به یاد به آن‌ها یاد دهد این هم خاص به این حد است و در واقع آموزش‌های دینی را شامل می‌شود.
۴. بعضی نکاتی هم که در بحث‌های قبل گفتیم اینجا جاری می‌شود که قاعده‌اش این است که به مناسبات حکم و موضوع اختصاص دارد به حدودی از اسلام و ایمانی که شخص در کار خودش به آن نیاز دارد بر اساس فرمولی که قبلاً گفتیم این هم سندش تام نیست ولی اگر سندش تام بود یک وظیفه آموزشی را بر دوش حاکم می‌گذاشت نسبت به آموزش‌ها دینی و آگاه کردن مردم به مسائل دینی، البته بیش از این در حوزه علوم و دانش‌های دیگر نمی‌گیرد.

## دلیل پنجم: از بحار الانوار «يعرفهم ابواب ما فيه صلاحهم»

دلیل پنجم حدیثی است که در بحار الانوار جلد نود صفحه چهل و یک آمده است این روایت در کتاب ولایت فقیه هم نقل شده و در بحار هم هست. این هم از امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> است که در حدیث مفصلی فرمودند: «لَا بُدَّ لِلْأُمَّةِ مِنْ إِمَامٍ كَهَذَا وَ جَنِينٍ وَ جَنِينٍ أَنْجَمَ دَعْوَتَهُ تَأْتِي بِهَا بَابُهَا وَ يَحْذَرُهَا مَا فِيهَا مَضَارُّهُمْ»<sup>۲</sup>.

۲ - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۹۰، ص ۴۱.



## بررسی سندی و دلالتی روایت

این هم حدیثی است که در بحار نقل شده است بحار هم از محکم و متشابه نقل کرده که یا مقطوعه هست یا رجال ضعیفی در آن هست. در بحار ارجاع به اصل هم داده است. این به لحاظ سند. نکاتی نیز در مورد دلالت این روایت وجود دارد که عرض می‌شود:

### ۱. دلالت بر وجوب

این روایت دلالت بر وجوب می‌کند «لَا بُدَّ لِلْأُمَّةِ مِنْ إِمَامٍ» که این کارها را انجام دهد

### ۲. وظیفه امام

ظاهر روایت این است که این کارها جزء وظائف امام هست. این امام هم در اینجاها به معنای اعم از امام معصوم است یعنی منظور حاکم و امیر است همان قاعده‌ای که می‌خواهد بگوید همیشه باید برای کسی حاکم باشد و امامی باشد.

### ۳. شمول روایت در تمام مصالح زندگی

نکته سوم هم در این حدیث این است شمول این از لحاظ محدوده آموزش‌ها اعم است «وَ يَعْرِفُهُمْ أَبْوَابَ مَا فِيهِ صَلَاحُهُمْ» این صلاح، هم صلاح دنیوی و هم صلاح اخروی را می‌گیرد یعنی اینکه اطلاقی در آن هست. آنچه که در آن، صلاح آن‌ها هست «وَ يُحَدِّرُهُمْ مَا فِيهِ مَضَارُّهُمْ».

دو احتمال دارد یکی این است که مقصود صلاح امور خاص اخروی باشد و یک احتمال هم دارد که اعم باشد صلاح دنیوی یعنی نظم دنیوی و سعادت آن‌ها را هم می‌گیرد گر چه آن‌ها هم به نحوی به آخرت ربط دارد. شمول این کمی بیشتر است. صلاح آن‌ها اطلاقی دارد شامل مصلحت‌های زندگی اجتماعی و خانوادگی و فردی در این دنیا آن‌ها را هم شامل می‌شود و لذا این روایت اگر معتبر بود یک وظیفه‌ای را بر دوش حاکم می‌گذاشت که آن چیزی که به مصلحت جامعه هست به آن‌ها آگاهی دهد و از جمله آن‌ها سواد خواندن و نوشتن و این‌ها را در بر می‌گیرد. ظاهرش این است که در واقع تکلیف او را به صورت جمله فعلیه می‌گوید که جمله خبریه هم دلالت بر وجوب می‌کند البته وقتی می‌گوید که لا بد که کسی متصدی شود که این کارها را انجام دهد ظاهرش این است که تکلیف دارد هم احتمال مطلق بودنش



هست و هم احتمال عدم وجوبش هست ولی اصل این است ظهور اولیه اش این است که هم وظیفه هست و هم وظیفه وجوبی است. باز بعضی نکات مشترکی دارد که در اولی ها گفتیم و اینجا هم می آید.

## دلیل ششم: نامه شصت و هفت نهج البلاغه

دلیل ششم، در وصیت یا نامه شصت و هفت نهج البلاغه نهج البلاغه هست، که این هم کتابی است که امیرالمؤمنین علیه السلام به قثم بن عباس که عامل و نماینده حضرت در مکه بود نوشته است... کتبه لِقُثْمَ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ هُوَ عَامِلُهُ عَلَى مَكَّةَ. که البته سند معتبری ندارد. آنجا هم دارد که دستور می دهد به او که وَ اجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ می گوید صبح و بعد از ظهر وقتی بگذار و برای مردم بنشین فَأُفَّتِ الْمُسْتَفْتَى وَ عِلْمُ الْجَاهِلِ وَ ذَاكِرِ الْعَالَمِ. کسی که سؤالی می پرسد جواب ده و با علما مذاکره کن که بحث در این، این دو جمله هست که به او دستور می دهد که مواقعی را تعیین کن که بنشینی و به سؤالات دینی که مردم می کنند پاسخ دهی و جاهلان را آگاه کنی به سؤالها جواب دهی و دانش و علم را به مردم عرضه کنی.

## بررسی سندی و دلالتی روایت

سند این روایت به نظرم سند تامی نیست اما در دلالت روایت چند نکته هست که من به اختصار عرض می کنم.

### ۱. ظهور روایت در وجوب تعلیم احکام الهی

ظاهر این روایت وجوب است. البته وجوبی است که جزء احکام ولایی نیست بلکه جزء احکام الهی و احکام اولی است که بر دوش حاکم است. این هم یک جهت،

### ۲. اختصاص افتاء به مسائل دینی

جهت دیگر این است فَأُفَّتِ الْمُسْتَفْتَى معلوم است که مخصوص به مسائل دینی است و عِلْمُ الْجَاهِلِ هم ممکن است که شمول بیشتری داشته باشد.



### ۳. محدوده شمول «عَلْمُ الْجَاهِلِ»

البته عَلْمُ الْجَاهِلِ هم به قرینه قبل و بعدش و اینکه معمولاً علم و جهل در روایات و این‌ها بیشتر در علوم الهی و دینی استعمال می‌شود این هم بعید است که اطلاق داشته باشد یعنی هر دو جمله ظهورش در دانش‌های دینی است و حداقل این است که در این تردید است که به غیر دانش‌های دینی شمول داشته باشد. آنچه که مربوط به وظائف و تکالیف دینی و این‌ها هست به مردم یاد دهد.

این هم یک جهت که در این بعد هست و نکات دیگری هم که مشترک است و گفتنش اهمیتی در اینجا ندارد. مجموعه این روایات اگر تمام بود لااقل در بحث آموزش‌های دینی یک تکلیف خاصی را بر دوش حاکم می‌گذاشت اما اطلاقش نسبت به همه آموزش‌ها فقط «و يَعْرِفُهُمْ أَبْوَابَ مَا فِيهِ صَلَاحُهُمْ» بود، بقیه اطلاقی نداشت.

### دلیل هفتم: عهد مالک اشتر

هفتم آن است که در عهد مالک اشتر آمده؛ اول عهد مالک اشتر آمده «هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَيْدُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْطَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلِّاهُ مِصْرَ» که در آن به این چهار موضوع مهم جَبَايَةِ خَرَاجِهَا و جِهَادِ عَدُوِّهَا و اسْتِصْلَاحِ أَهْلِهَا و عِمَارَةِ بِلَادِهَا. امر کرده است.

در حقیقت این برائت استصلاح در عهد مالک اشتر است یعنی آن همه تعالیم متعددی که در آنجا آمده است روی این چهار محور اصلی است که به عنوان مأموریت‌های اصلی مالک هست. که مسائل مالی است که همان زکات و جمع کردن خراج و مسائل امنیتی و مقابله با دشمنان و یکی هم آبادانی است که بحثهای ظاهری است یکی هم استصلاح اهل‌ها است. صالح‌سازی و صالح‌ساختن مردمان مصر وظیفه‌ای است که علی علیه السلام به حاکم مصر سپرده است. در این دلیل هم نکاتی هست که عرض می‌کنم.

### بررسی سندی و دلالتی روایت

#### ۱. سند عهد مالک اشتر

سند عهد مالک اشتر قابل قبول است و در همین مباحث فقه التریبیه دو بار مفصل بحث سندی مالک اشتر را آوردیم و جناب آقای سید کاظم حائری در فقه القضاءشان که یک بحثی دارند راجع به سند عهد مالک اشتر است. ما در بحث قضا این را بحث کردیم در بحث فقه التریبیه هم صحبت شده است و می‌شود به بحث‌های خود ما مراجعه کنید. خوبی این

بر خلاف قبلی‌ها این است که سند معتبری دارد و قابل این هست که سندش درست باشد. سند نجاشی به عهد مالک اشتر است که در رجال نجاشی هست و سند هم سند معتبری است مشککش این است که نجاشی کل عهد را نقل نکرده است و آن وقت می‌گویند که ممکن است بگوییم که نسخه‌ای در دست او بود که غیر از این نسخه موجود است. این را باید کمی آنجا معالجه کرد و الا سه سند دارد که سند نجاشی درست است و آن عهد را تصحیح می‌کند یک شبهه‌ای در اختلاف نسخ است که ممکن است نسخه نجاشی همین نسخه موجود ما نباشد که این را باید پاسخ داد و پاسخش هم ظاهراً باید این باشد که این نقل متعدد دارد و یک اشتهاری داشت. اگر ما در جایی ببینیم که این عهدی که نقل شده در چند مرجع اصلی در یک جمله‌ای یکی دارد، یکی ندارد. اختلافی در این نسخ باشد کمی تردید پیدا می‌شود ولی اگر اختلافی نباشد نجاشی هم به همان نسخه‌ای که رایج و متداول بوده ارجاع می‌دهد سندش به همان متصل می‌شود سند نجاشی هم سند درستی است یعنی نقل خود این در یک کتبی است که سند ندارد یا سندش ضعیف است نجاشی خود عهد را نقد نکرده همین جوری می‌گوید که من سندی دارم به عهد مالک اشتر، این طور. که این سند نجاشی سند درستی است ما باید این سند را بچسبانیم و وصلش کنیم به نقلی که دیگران کرده‌اند آن وقت اگر اختلاف نسخ در یک جایی باشد نمی‌شود بگوییم سند نجاشی اشاره به کدام یک از نقل‌ها دارد؟ ولی توی چیزی است که همه نسخی که نقل کرده‌اند، این نسخه هم دارد مثل این جمله اولش که در همه نسخ نقل شده وجود دارد علی‌القائده این سند نجاشی اشاره به چیزی است که رایج بوده و در جاهای مختلف نقل شده و لذا به این شکل سند عهد مالک اشتر درست می‌شود و عهد مالک اشتر متنی است که اگر سندش درست شود آن وقت بسیاری از نامه‌ها و مکاتبه‌های دیگر حضرت هم چون مضامینی مثل آن دارد همه پشتوانه پیدا می‌کنند خیلی مهم است که عهد مالک اشتر سند دلچسبی داشته باشد و لذا بر خلاف همه شش مورد قبل این سند معتبری دارد اختصارش هم همین است که عرض کردم سند نجاشی درست می‌شود. این مثل این است که کسی بگوید که سند من به فلان موضوعی که خودش نقل نمی‌کند به فلان کتاب من سند اینجوری دارم، خودش مطالب کتاب را نقل نکرده است، این سند به همان کتابی که رایج و متداول است. اگر این کتاب چند نقل متفاوت داشته باشد این سند خصوص آن فقره‌ای که نقلش متفاوت است نمی‌تواند حجیت داشته باشد اما چیزهایی که همه نقل کرده‌اند و بین نقل‌ها مشترک است سند آن را تصحیح می‌کند این یک بحث سندی است که به اجمال به آن اشاره کردم.



## ۲. مفهوم «استصلاح الاهل»

نکته دوم در عهد مالک اشتر - چون سندش معتبر شد - اهمیت دارد بحث کنیم، استصلاح اهل است که نکته‌ای که اینجا وجود دارد این است که صلاح آمده نظیر آن «وَيَعْرِفُهُمْ أَبْوَابَ مَا فِيهِ صَلَاحُهُمْ» این می‌گوید اهل آنجا را صالح کند و صالح کردن یک مفهوم مطلق است که امور دنیوی و اخروی را می‌گیرد و به تناسب زمان هم تفاوت پیدا می‌کند یک وقتی صلاح اهل به این است که مثلا این دانش‌ها و این آگاهی‌ها را داشته باشد یک وقتی این‌ها نبوده است و صلاح اهل به این‌ها نبوده است. پس صلاح شمول دارد نسبت به امور دنیوی و اخروی و از طرف دیگر به تفاوت و تحول زمانه می‌تواند متفاوت باشد چون به نحو قضیه حقیقه است در هر زمانی حاکم باید صلاح اهلش را تعقیب کند این‌ها در واقع خطوط اصلی وظیفه یک حاکم است و استصلاح اهل‌ها. این هم یک جهت که شامل چیزهایی که در هر زمانی مایه صلاح هست می‌شود البته این صلاح در حد متعارف نه آن حداکثری که شود جامعه صالح جامعه‌ای است که مردمان او این خصوصیات را داشته باشند که یک حدی از آگاهی‌های عمومی همه داشته باشند بعد در رده‌بندی مشاغل باید جوری تنظیم شود که همه نیازها تأمین شود این‌ها همه در صلاح اهل می‌آید و جزء وظائف حاکم می‌شود. این هم یک مطلب است که شمول دارد و به تناسب هر زمانی می‌تواند بار و پیام و مضمون متفاوتی داشته باشد؛ و طبعا آن حداقل و نصاب صلاح را شامل می‌شود و به دلیل اینکه به مالک اشتر گفته و می‌گوید در مصر این وظیفه را داری طبعا وظیفه حاکم در محدوده حکومتش هست اهل آنجا که او به آن مأمور شده مورد تکلیف او هستند.

## ۳. تعلیم به عنوان حکم الهی بر حاکم

نکته دیگر هم در ظهور رد و جوبش هست که «هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْطَرِّ» را. که این چهار مأموریت اصلی را به او داده و ظهورش هم این است که این‌ها حکم الهی برای حاکم است که امیرالمؤمنین به او توصیه می‌کند که باید وظائف الهی خود را عمل کنی البته او به عنوان حاکم تأکید می‌کند ولی تأکید بر حکمی است که جنبه الهی دارد. اصل در اینکه وقتی امام به کسی امر می‌کند این است که حکم الهی باشد

## ۴. تأثیر زمان در وظیفه تعلیمی حاکم

خود عهد مالک اشتر را شما ببینید خیلی تکالیفی است که شرعا بر افراد واجب است و به آن تأکید می‌کند این هم به عنوان این شکل در واقع ظهور دارد اینکه به مناسبت آن زمان از باب تشخیص اصلی خودش وظیفه خاصی به او می‌سپارد که در زمان بعد دیگر نیست این خلاف ظاهر است مخصوصا در خطوط اصلی که قوام حکومت دینی و اینها





به همین است. ظاهرش این است که نمی‌خواهد بگوید دستور حکومتی باشد که من تشخیص دادم که سیگار نکش و این کار کن. این چیزی است که جزء وظائف حاکم است و آن را تأکید می‌کند. قبلاً گفتیم احتمال طرف مقابلش هم وجود دارد ولی اظهر این است. واستصلاح اهل‌ها. اینجا می‌بینید که وظیفه مالک به عنوان نماینده حضرت نگاه جامعی هم وجود دارد از مسائل اقتصادی تا امنیتی تا آبادی و عمرانی که چهارم است اقتصادی اول است امنیتی دوم است و آبادی و توسعه سوم است و استصلاح اهل در واقع همان توسعه منابع انسانی است. وظائف هم اقتصادی است هم امنیتی است و بحث اقتصادی و توسعه اقتصادی است و آن هم توسعه امنیتی و این‌ها است استصلاح اهل در واقع همان توسعه اجتماعی فرهنگی فکری و معنوی و اخلاقی را می‌گیرد این سه تا محور که امروز به نام توسعه اقتصادی و عمران و آبادانی و اینها می‌گیرند یکی است یکی هم همان امنیت و آرامش و آسایش جامعه هست که توسعه امنیتی و سیاسی و این‌ها است یکی هم توسعه اخلاقی معنوی فرهنگی و اجتماعی است که استصلاح اهل است و استصلاح اهل دامنه وسیعی دارد و حاکم در قبال آن مسؤل است آن وقت استصلاح اهل که می‌گوییم یعنی هر کسی به فراخور خودش باید صالح شود و بخشی از صلاح این است که باید آگاهی‌های اولیه و عمومی داشته باشد یعنی باید آموزش را در برنامه خودش قرار دهد بهترین دلیلی که ما در بحث آموزش‌های عمومی ما می‌توانیم در ادله خاصه به آن تمسک کنیم همین روایت است این رد واقع به تناسب هر زمان می‌گوییم آنچه که قوام صلاح یک جامعه هست از نظر آموزش‌های علمی معنوی و اخلاقی این را باید حاکم انجام دهد.

## ۵. قید زمان و سن خاص در تعلیم

لازم نیست در دوره بلوغ باشد اهل آنجا قبل از اینکه بالغ هم باشند اهل هستند و برای صلاح آن‌ها از دوره کودکی باید شروع کنند. این‌ها همه شمول دارد و مقید به یک زمان و سن خاص و این‌ها نیست؛ و چون این تکلیف وجوبی است قرینه می‌شود به اینکه این صلاح صلاح پایه هست نه آن اصلاح‌های تکمیلی یعنی آن حداقلی که برای نیروی انسانی و آموزش‌های عمومی چه دینی و چه غیر دینی لازم است این جزء وظائف اوست عین اینکه باید اینجا دشمن را ترک کند و شهر را آباد کند مردم هم باید مردم صالحی باشند یعنی صلاح علمی و اخلاقی و اجتماعی را در بر می‌گیرد.



## ۶. شمول مفهوم صلاح

این سند و دلالت خوبی دارد و بر خلاف بقیه که یا سندش ضعیف بود یا دلالتش شمول نداشت نسبت به همه آموزش‌ها و آگاهی‌های اجتماعی این شمول خوبی دارد. نکته در حد یک اشعار است دلالت فقهی که بخواهیم به یک پیام فقهی بگیریم در این نیست آنچه که فقہیش هست این است که وظیفه حاکم این مجموعه کارها است اما اینکه تقدم زمانی دارد رتبی دارد این‌ها را از نظر فقهی نمی‌شود به این نسبت داد، گرچه ممکن است اشعاراتی باشد این این در حد یک اشعار است یعنی در واقع یک تأکید ویژه‌ای روی خراج دارد؛ و بحث مالی است و اینکه مالیات عادلانه گرفته شود درست جمع شود و اقتصاد درست هم اقتصادی است که با مالیات بچرخد. روی این خیلی تأکید شده است. بعد هم جهاد عدو است که تأکید کرده است. ممکن است نکاتی را اینجا بیاوریم ولی این‌ها در حد اشعار است اما به لحاظ فقهی این مجموعه وظائف حاکم است و استصلاح اهل هم یک بار خیلی زیاد و غنی و سنگینی دارد از لحاظ شمول مفهوم صلاح نسبت به آمادگی‌های علمی اخلاقی که باید در جامعه باشد. این همان چیزی است که حکومت اسلامی را از یک حکومت لیبرال جدا می‌کند و می‌گوید صلاح اهلش است و صلاح هم در منطق دینی ابعاد اخلاقی و معنوی را می‌گیرد یعنی حکومت در قبال فرهنگ و دانش جامعه هم مسؤول است.

## ۷. صلاح مفهومی اجتماعی عرفی

صلاح شامل آگاهی‌ها و علم و دانش هم می‌شود و در ابعاد معنوی هم مؤثر است و در ابعاد مالی هم هست؛ و لذا گاهی دارد که فیه صلاح دنیا هم و دین هم معلوم می‌شود که مفهوم صلاح همه را می‌گیرد و جامعه صالح جامعه‌ای است که که علم و آگاهی متناسب با خودش را داشته باشد صلاح یک مفهوم عرفی است و لذا در روایاتی هم دارد که می‌گوید صلاح دین صلاح دنیا مقابل هم قرار می‌دهند؛ و آن وقت صلاح این زندگی مردم دنیوی هم که بگیرد یکی بخش علم است تردیدی نیست؛ و چه چیزی صلاح هست و چه چیزی صلاح نیست مصادیق است در مفهوم نیست هر زمانی یک مصادقی دارد مثل اوفوا بالعقود که یک وقتی آن عقد است یک وقتی این عقد است یک وقتی آن صلاح است یک وقتی این صلاح است. مفهوم صلاح مفهوم اجتماعی عرفی، مثل معروف است،

## ۸. مفهوم «معروف»

کلمه معروف هم حقیقت شرعیه ندارد در قرآن هم می‌گوید: «عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» النساء/ ۱۹ یعنی رفتار نیکی که هست و در هر زمان یک رفتار نیک است ممکن است آداب و سنن عوض شود و معروفی منکر شود معروف روش



عقلایی است که شایسته است یا در آن صلاح هست. اصل در مفاهیم هم حمل بر معانی لغوی و عرفیشان است اینکه بگوییم یک معنای خاص شرعی پیدا می‌کند حتی در عملوا الصالحات و این‌ها هم همان مفهوم آنچه که از نظر عقلایی صالح است منتهی شرع البته یک چیزهای ویژه‌ای را انگشت گذاشته که این جزء صالحات است ولی باز عمومش بعید نیست که آنجا هم داشته باشد.

## دلیل هشتم: از کتاب علم و حکمت آقای ری شهری

دلیل هشتم که شاید آخرین دلیل هم باشد این است که در کتاب ولایت فقیه هم نیست، بلکه از کتاب علم و حکمت آقای ری شهری نقل می‌کنم العلم و الحکمة و الکتاب و السنة که در بحثهای سابق جزء متون اصلی بحث بود صفحه سیصد و نه است ایشان این را از عدة الداعی و ارشاد نقل کرده است که سند را ندیدم باید به منبع اصلی مراجعه کنیم. آنجا دارد که امیرالمؤمنین که لما کان یفرق من الجهاد هر گاه که از جهاد فارق می‌شد یعنی در جنگ نبود و در شهر بود «يَتَفَرَّغُ لِتَعْلِيمِ النَّاسِ وَ الْقَضَاءِ بَيْنَهُمْ»<sup>۳</sup> وقتی که در جهاد نبود روش امیرالمؤمنین بود که «يَتَفَرَّغُ لِتَعْلِيمِ النَّاسِ وَ الْقَضَاءِ بَيْنَهُمْ».

## بررسی سندی و دلالتی روایت

### ۱. سند روایت

روایت مفصل‌تر است کتاب علم و حکم صفحه سیصد و نه که سندش را باید ببینیم. فکر نمی‌کنم سند کاملی داشته باشد این هم سنت امیرالمؤمنین را می‌گوید که وقتی که از جهاد فارغ می‌شد «يَتَفَرَّغُ لِتَعْلِيمِ النَّاسِ وَ الْقَضَاءِ بَيْنَهُمْ». سند این ظاهراً تام نیست

### ۲. دلالت سیره عملی بر جواز

ثانیا اینکه این دلالت بر وجوب نمی‌کند می‌گوید چون نقل سیره هست و سیره عملی دال بر جواز است حداکثرش در اینجا چون در مقام بیان یک کار نیکی و یک عمل مهمی از امیرالمؤمنین است این است که حداکثرش دلالت بر استحباب قصه می‌کند اما وجوب نمی‌شود.

۳ - جامع أحادیث الشيعة (للبروجردی)، ج ۲۲، ص: ۲۸۸



### ۳. شمول روایت بر تعلیم مسائل دینی

جهت دیگر هم این است که لتعلیم الناس که اینجا مطرح شده ظاهرش چون سیره هست و دلیل لبی در آن اطلاق نیست فقط شامل همان تعلیم مسائل دینی می‌شود اینکه شامل غیر دینی شود سیره دلیل لبی است و دلیل لبی أخذ به قدر متیقن آن می‌شود و اطلاق ندارد و لذا به مسائل دینی که مردم به آن احتیاج داشتند و در همین دایره مخصوص می‌گیرد آن هم در حد استحباب و لذا نه نوع حکمش می‌تواند وجوبی شود و نه دایره آن تعلیم می‌توانیم بگوییم دایره وسیعی است همه این‌ها قدر متیقنش گرفته می‌شود.

### جمع بندی ادله

ما این هشت دلیلی که در این کتاب یا ولایت فقیه بود جمع کردیم ممکن است بیش از این هم پیدا شود. نیاز به تتبع بیشتر است و جاهایی که در مظان قصه بوده بررسی کرده‌ام. البته در وظائف تربیتی حکومت این‌ها هست ولی آنچه که بیشتر جنبه آموزشی داشته باشد این مجموعه بود که ملاحظه کردید.

### الف. بحث سندی ادله

اگر ما بخواهیم تا اینجا یک جمع بندی داشته باشیم باید بگوییم که در روایات خاصه از نظر سندی فقط عهد مالک اشتر درست بود بقیه سند تامی نداشت از نظر دلالتی که البته وجود همین یک چیز در اینجا طبعاً آن‌ها را هم تأیید می‌کند و آن‌ها همه می‌تواند مؤید این باشد مجموعاً یک اطمینان قوی‌تری آدم پیدا می‌کند.

### ب. بحث دلالتی ادله

از نظر دلالتی آموزش قرآن و احکام و معارف دین این بر حکومت واجب است که جامعه به آن نیاز دارد اما فراتر از این بر اساس عهد مالک اشتر می‌شود در حدی که آموزش‌هایی در یک زمانی قوام صلاح و سداد جامعه به شمار بیاید این هم به نظر می‌آید که جزء چیزهایی است که وظیفه حاکم است که برای آن چاره‌اندیشی کند البته معنایش این نیست که مستقیم انجام دهد او وظیفه ای دارد که باید آن آموزش‌ها را دهد و لذا آموزش‌های متعارف در یک زمان که ملاک صلاح و استواری جامعه است در آن حداقل نساب لازم این واجب است بر حاکم واجب است اما آموزش‌های دینی و خوب خیلی مؤکدی دارد که در روایات بود. این «استصلاح اهلها» خیلی برای ما کار ساز شد. بنابراین حاکم و حکومت در قبال جامعه وظیفه آموزش‌های اولیه و پایه ای که مبنای صلاح جامعه هست بر دوش حاکم است فراتر از



وجوبی که بر دوش او نسبت به آموزش‌های دینی و قرآن و معارف و احکام و عقائد هست این جزء وظائف حاکم به طور خاص است علاوه بر اینکه جزء وظائف عمومی بود وظائف علما هم بود. این جمع‌بندی فعلی در اینجاست. بحث دیگری که داریم یکی بحث آیاتی است که رد مورد انبیاء یا پیامبر آمده که کار تعلیم را به آنها نسبت داده از آنها می‌شود در بحث استفاده کنیم یا نه جلسه بعد انشاءالله.